

خودش یک رئیس دفتر داشت و برای ورود به اتاقش ابتدا باید از مرز این رئیس دفتر می‌گذشتی. ساعت‌هایی که من منتظر بودم تا نوبتم شود و داخل بروم خیلی طولانی می‌شد حتی رکورد ۵ ساعت را نیز دیدم. در این فاصله من افراد مختلفی را می‌دیدم که می‌آمدند و مثل من می‌خواستند با رئیس صحبت کنند اما اتفاقی که می‌افتاد این بود که آنها اول باید با این رئیس دفتر صحبت می‌کردند و به نوعی وارد مغز و دل او می‌شدند یا «تووی» آن آدم ورودی می‌کردند تا بتوانند او را راضی کنند که نوبتشان را جلوتر بیندازد یا سفارششان را بکند و بعد وارد «تووی» اصلی که یک مکان فیزیکی بود می‌شدند تا به آن خواسته‌های که در ذهنشان بود برسند. من همینطور که از دور به آنها نگاه می‌کردم متوجه شدم که برای همه این‌ها یک درام اتفاق می‌افتد یکی دعوا پیش می‌شود، دیگری جر و بحث می‌کند یا خوشحال و خندان می‌شود و احساس کردم که این ایده خیلی جالبی است که می‌توان به آن پرداخت و به صورت یک نمایشنامه این مسئله را برای مخاطب آسیب‌شناسی اجتماعی کرد. حس می‌کردم که باید از این لحظات انتظار به شکل بهتری استفاده کنیم و کاری کنیم که اگر زمان مان خارج از قدرت ما تلف می‌شود به خوبی بگذرد و اینگونه بود که این ایده شکل گرفت. ولی زمانی که ایده و دغدغه برای خالق اثر شکل می‌گیرد باید آن را در چهارچوبی ارائه دهد چرا که یک سری پیام دارد که باید به مخاطبانش برساند. شخصاً و مخصوصاً در تئاتر عاشق قالب کمدی سیاه هستم. کمدی سیاه از این منظر که ما شاید صحنه‌ای خنده‌دار را نشان دهیم ولی بلافاصله در ذهن تماشاگر این پرسش ایجاد می‌شود که چرا به این صحنه خندیده است. این یعنی آنچه در لایه رویی خنده‌دار و در لایه زیرین و عمیقش تلخ است که اصطلاحاً آن تلخی را به سیاهی تشبیه می‌کنند و کمدی سیاه می‌نامند. قالب کمدی سیاه خیلی به قالب ابزورد نزدیک است چرا که یک سری از ساختارهای آن را در خودش دارد و هر جور که نگاه می‌کردم و صحنه‌هایی را که ما در اجتماع درگیر آن هستیم را به یاد می‌آوردم می‌دیدم که هیچ قالبی به غیر از کمدی سیاه برای آن جذاب نیست.

### وقتی کارگردان خودش در کار بازی می‌کند با چه چالش‌هایی روبروست؟

در اصل شاید آنقدر درست نباشد که یک کارگردان خودش روی صحنه بازی کند و من هم به آن علاقه‌ای ندارم هر چند که دوست دارم به عنوان بازیگر برای فرد دیگری بازی کنم. کارگردان باید اثر خود را از بیرون ببیند و اگر قرار باشد خودش داخل صحنه باشد باید از دیگران کمک بگیرد که در این صورت ذهن و سلیقه آنها در اثر دخیل خواهد شد و آن خلق نابی که خود کارگردان وقتی کارش را از بیرون ببیند خواهد داشت از دست می‌رود. اما اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه ایده این نمایشنامه از زیست خود من نشأت گرفته و هر چند که من در ابتدا بازیگر دیگری داشتم اما دیدم هیچ کدام از آنجایی که آن موقعیت را تجربه و لمس کرده بودند نمی‌توانستند کار را در بیاورند و من چون خودم آن را زیست کرده بودم و تراژدی، درام و کمدی آن را دیده بودم مجبور شدم برای انتقال آنچه که زیست کرده بودم خودم آن را بازی کنم. زمانی که من در جشنواره افرایش شرکت کردم چه در پشت صحنه و چه در تیم بازیگران همکاران دیگری داشتم اما زمانی که کار برای اجرا در تئاتر شهر آماده شد تصمیم گرفتم تیم را عوض کنم که یکی از دلایلی آن حرمت و قداستی بود که تئاتر شهر از دیرباز برای خود من دارد و به نوعی برای همه تئاتری‌ها اینجا مانند یک معبد است و ترجیح دادم که تیم را حرفه‌ای‌تر و کست بازیگری را قوی‌تر کنم. خوشبختانه افتخار این را داشتم که خانم هدا ناصح قبول زحمت کرده و تشریف آوردند و خیلی هم از این انتخاب و از اینکه پارتنر ایشان شدم راضی هستم و از فیدبک‌ها و برخوردهایی که در کل از مخاطبین می‌بینم این احساس را دارم که توانسته‌ام یک سری چیزها را انتقال بدهم. اما واقعاً کار سختی است که کارگردان در اثر خودش بازی کند و باید اشراف و قدرت تفکیک پذیری زیادی داشته باشد تا بتواند زمانی که خودش بازی می‌کند، خودش را از بیرون ببیند و این خیلی سخت است و گاهی به گمراهی و اشتباه کشیده می‌شود. نکته مهم دیگر این است که باید مراقب باشد که غرور بر او مسلط نشود چرا که ممکن است در یک لحظه احساس کند مانند خداوندگار آنجاست و همه زیر نظر و تحت فرمان او هستند.

در چنین حالتی به نگاه واحد بر کل اثر وجود دارد و به نوعی ممکن است اثر تبدیل به یک تولید تک سلولی شود و این

می‌تواند خطری برای بعد خلاقانه یک اثر هنری باشد. بله این خطر وجود دارد به خصوص اگر کارگردان فردی باشد که نتواند خود را ادیت کند و به قول شما به صورت تک سلولی کار را جمع کند. با شناختی که از خودم دارم می‌دانم که فرد به شدت مشورت‌پذیری هستم، منتها در یک سری از آثار و متن‌ها مخصوصاً متنی که از دل و ذهن خود خالق اثر جوشیده باشد این تک سلولی بودن اشکالی ندارد مخصوصاً در بخش کارگردانی و نویسندگی آن، متأسفانه گاه به خاطر شرایط تولید و بالا بودن هزینه‌ها کارگردان مجبور است اکثر کارهای اجرا را خودش به دست بگیرد هر چند که کارگردان باید در همه امور نمایش مثل دکور، لباس، نور و... تخصصی نسبی داشته باشد ولی باید بتواند از نیروهای متخصص نیز در کارش استفاده کند و راهنمایی بگیرد.

### اگر چه موقعیتی که کاراکترهای نمایش در آن قرار دارند پیچیده و اضطراب‌آور است اما نشاط خاصی بر کل اجرا حاکم است.

به نظر من این مسئله به لیدر مجموعه که اصطلاحاً کارگردان نامیده می‌شود برمی‌گردد. به هر حال هر فردی شیوه‌ای را برای زندگی کردن انتخاب می‌کند امروز من دوستانی دارم که اگر بهترین امکانات را نیز در اختیارشان بگذارید عادت به غر زدن دارند. همه ما می‌دانیم که شرایط سخت است و هموار نیست ولی من می‌گویم عقب نشینی کردن و اینکه بخواهیم یک فضای ناامیدکننده را انتشار بدهیم چندان جذاب نیست. فکر می‌کنم اثری که نقد می‌کند و سیاهی موجود را نشان می‌دهد اما در پایان یک روزنه امید باقی می‌گذارد و می‌گوید که هنوز فرصت هست جذاب‌تر است. حال اگر نگاه کارگردان سرد و مصموم باشد روی همه گروهش تأثیر می‌گذارد شخصاً در زندگی به این شعار با دوستان مروت با دشمنان مدارا قائل هستم و فکر می‌کنم هنرمند واقعی زمانی به وجود می‌آید و محک می‌خورد که در موقعیتی که همه چیز خوب و ایده‌آل است قرار نرفته باشد و اتفاقاً اگر در موقعیت سخت و شرایط ناهموار اثری را خلق کنی که به دل مخاطب بنشیند ارزشمند است. به همین دلیل در هیچ کدام از آثارم اجازه نمی‌دهم که گروهم غمگین باشند و اگر باشند هم می‌گویم که سر کار نیایند چرا که تفاوت ما با دیگر افراد که کار روتینی دارند این است که ما باید از قصه‌ای به قصه دیگر برویم و باید تنوع در این ماجرا باشد و اگر بخواهیم همان حس بد خلقی را از اثری به اثر دیگر ببریم تأثیر منفی می‌گذارد. اما نکته آخری که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که آنقدر ما در جامعه سختی و مشکلات داریم که وقتی مخاطبی در خانه تصمیم می‌گیرد، دلبط می‌خورد، لباس می‌پوشد، سوار ماشین می‌شود و در این ترافیک و کمبود وقت خودش را به سالن تئاتر می‌رساند تا اتفاقی با دیدن یک نمایش برایش رقم بخورد و باز گردد. اگر قرار باشد ما برای این مخاطب کاری تولید کنیم که سراسر اعصاب خوردی و سیاه‌نمایی، بدی و تلخی باشد چه تأثیری خواهد گذاشت! البته که بعضی از داستان‌ها و قصه‌ها این فضا را می‌طلبند اما شخصاً اعتقاد دارم که در بدترین و تلخ‌ترین صحنه‌ها نیز باید یک رگ شیرینی وجود داشته باشد چرا که به هر حال ما زنده‌ایم و همین که نفس می‌کشیم و هر روز چشم به این دنیا باز می‌کنیم خودش جای امیدواری است.

### سخن پایانی

از هنرمندانی که اثر تولید می‌کنند حال هر اثری اعم از موسیقایی، سینمایی، نمایشی و غیره خواهش می‌کنم، لطفاً به مخاطب احترام بگذاریم و کار و قصه‌ای تولید کنیم که علاقه‌مندی ایجاد کند. امروز خدا را شکر روز به روز به مخاطب تئاتر افزوده می‌شود اما متأسفانه برخی از آثار با یک سری برنامه‌ریزی‌ها صرفاً به دنبال این هستند که یک مارک sold out شدن روی اثرشان بنشینند و در این مسیر هم از افراد غیرمتخصصی که متعلق به دنیای هنر نیستند و صرفاً توجه مخاطب را جلب می‌کنند استفاده می‌کنند. امروز افراد زیادی هزینه می‌کنند تا از خدمات روان‌درمانی استفاده کنند در حالی که بسیاری از نمایش‌ها و نمایشنامه‌ها خود، مثل یک مشاوره روانشناسی عمل می‌کنند چرا که از زیسته نویسنده و خالق اثر برآمده‌اند. بنابراین از همکارانم خواهش می‌کنم قدر فرصتی را که برای قصه‌سازی و جذب مخاطب در اختیار دارند، بدانند و به هیچ عنوان از انتقادها ناراحت نشوند چرا که اگر مخاطب نباشد هرگز ما دیده نمی‌شویم. اما از مخاطبان نیز خواهش می‌کنم لطفاً به سمت آثار ارزشمند بروید و صرفاً به دنبال وقت گذرانی نباشید چرا که این وقت دیگر بازگشتنی نیست. شخصاً به عنوان مخاطب همواره ترجیح می‌دهم که برای انتخاب یک

اثر صرفاً روی بازیگر آن تمرکز نکنم بلکه به عوامل آن اثر و پیشینه‌ای که داشتند هم دقت می‌کنم.

### هداناصح:

### نقش روی بدن و روح بازیگر سوار است

چه جذابتی در این اثر باعث شد تا به این گروه اجرایی بپیوندید؟

من در جشنواره «افرا» به همراه مهرداد کوروش نیا و شهرام کرمی بازی این نمایش بودم که از میان آثار شش‌گانه هفت‌اثر انتخاب شد و همه اتفاق نظر داشتیم که نمایش «توو» بهترین نمایش شش‌گانه است و هر چهار جایزه جشنواره افرابه این نمایش تعلق گرفت و من همان‌جا به شدت از متن کار خوشم آمد و چون در ۲۵ اثر نمایش که پیش از این حضور داشتم همه کارها جدی بودند از طنز موقعیت و فانتزی ظریعی که این نمایش دارد و این سادگی و مینیمالیستی که در همه بخش‌های آن دیده می‌شود خیلی خوشم آمد. وقتی که تصمیم به تغییر بازیگر گرفتم و نقش را به من پیشنهاد دادند بلافاصله پذیرفتم یک هفته بیشتر تا بازیابی فرصت نداشتم بنابراین دوره متن را حفظ کردم و غرور بعد هم بازیابی انجام و اجراها شروع شد. **با اینکه در طول نمایش هم شما و هم آقای اوجانی صحنه‌های پر تحرک زیادی دارید اما در صحنه‌های زیادی هم برای دقایق طولانی صرفاً نشسته و دیالوگ می‌گویید معمولاً این صحنه‌ها برای بازیگران جوان چالش برانگیز است توصیه‌ای برای بازیگران در این زمینه دارید؟**

اجازه بدهید با نقل قولی از مریل استریپ به این سوال پاسخ بدهم که می‌گوید «روزی باید سکانسی را می‌گرفتم و من هم‌زمان با اینکه عجله داشتم و باید دنبال فرزندم می‌رفتم باید به موسیقی گوش می‌دادم پس با خودم فکر کردم بهترین کار در این سکانس این است که واقعاً به موسیقی گوش بدهم»

باور من این است که اگر امروز در این ساعت روی صحنه نباشم زندگی من هدا ناصح چگونه می‌گذرد! آیا من زنده هستم و نفس می‌کشم؟! اگر در این ساعت روی صحنه نباشم یا در خانه هستم یا پشت صحنه یا در مسیر و موقعیت دیگری، در واقع در حال زندگی کردن هستم. بنابراین می‌گویم که زندگی را قیچی نکنیم و بیاییم روی صحنه دوباره زندگی را آغاز کنیم چون جریان زندگی ادامه دارد.

### در واقع نمایش توالی زندگی یک بازیگر است؟

بله واقعاً هست و به نظر من این اوج هنر یک بازیگر است. حال شما به من می‌گویید که چه نقشی را بازی کنم و من به خاطر آن نقش صدا، بیان و بدنم را تمرین می‌دهم و بسته به اینکه آن نقش چه می‌خواهد روی خودم کار می‌کند و اینکه من چه زمانی برای خلق یک نقش می‌کشم بروم یا دیگر نیست. ولی یک واقعیتی وجود دارد که من یک یاد ساعت روی این صحنه زنده‌ام درست مثل همین لحظه که من و شما روبروی هم نشسته‌ایم و دقایقی است که با هم صحبت می‌کنیم. آیا ما اصلاً به اینکه چگونه باید بنشینیم و صحبت کنیم فکر می‌کنیم؟! آنها بتا اگر خسته شویم کمی جابجایی شویم. آنچه که روی صحنه بسیار مهم است زندگی کردن و جاری بودن در لحظات است وقتی شما جاری باشید حتی اگر مشکلی هم در صدا و بیانتان به وجود بیاید باز با مخاطب ارتباط برقرار خواهید کرد. نقش روی بدن و روح بازیگر سوار است و بازیگر باید جریان جاری زندگی خود را با نقش همراه کند. بهترین بازیگر دنیا اگر روی صحنه یا جلوی دوربین زنده نباشد ارتباط برقرار نخواهد کرد و یک بخش این مسئله هم از زندگی کردن و خوب دیدن، شنیدن و گوش کردن تغذیه می‌کند.

### سخن پایانی

من به عنوان بازیگر مخاطب اثر خودم نیز هستم و تلاش می‌کنم سر کاری حاضر شوم که بتوانم به دوستان، اطرافیان و مخاطبان بگویم که بیایند و کار را ببینند. وقتی بازیگری نمایش «توو» را پذیرفتم به آقای اوجانی گفتم حیف که دیگر از بیرون نمی‌توانم این کار را تماشا کنم چرا که خود من مخاطب این کار هستم و واقعاً این کار را از هر نظر دوست دارم. حال ممکن است نظراتی مبنی بر این باشد که نور، صحنه و یادبگر مسائل می‌توانست به شکل دیگری باشد اما اتفاقی که روی صحنه این نمایش رخ می‌دهد از همه چیز مهمتر است. اتفاقی که بسیار درست و ساده شکل می‌گیرد و لحظات نابی دارد که دقیقاً به خاطر همین سادگی است. بنابراین فکر می‌کنم که دیدن این اثر را نباید از دست داد و از همه مخاطبان هم می‌خواهم که بیایند و این کار را ببینند.